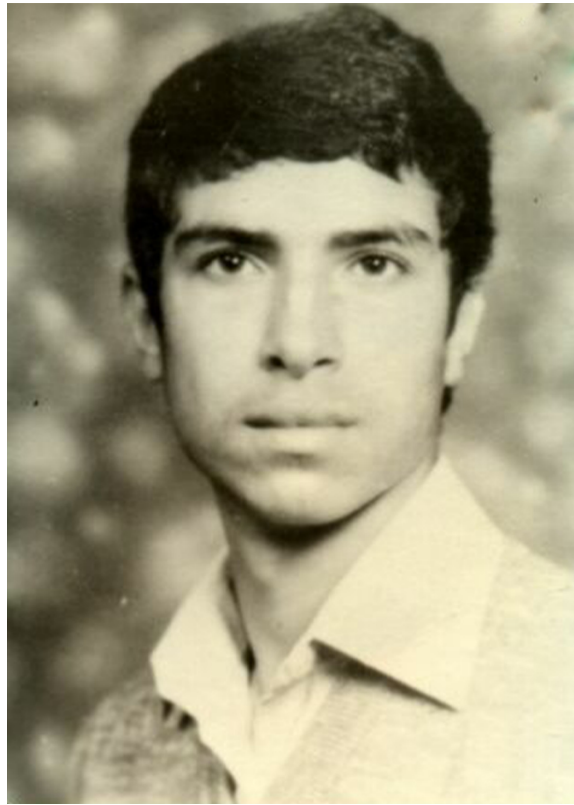


شهید ابراهیم قهرمانی



از بشارت علی
سازمانه جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	حسین
تاریخ تولد	۱۳۴۵/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۴/۱۲/۲۵
محل شهادت	فاو
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دانشجو
مدفن	برازجان

زندگینامه

در سال ۱۳۴۵ در شهر برازجان چشم به جهان گشود. دوران تحصیلات ابتدایی را در مدرسه ابن سینا شهر برازجان به پایان رسانید و دوره راهنمایی تحصیلی را در مدرسه شهید مصطفی خمینی گذراند. در سال ۱۳۵۹ جهت ادامه تحصیل به بوشهر هجرت کرد و در هنرستان صنعتی جابر بن حیان در رشته مکانیک ثبت نام و مشغول به تحصیل شد. با آغاز هجرت تحصیلی شهید قهرمانی جنگ تحصیلی نیز شروع شد. او برای آمادگی رزمی و دفاع از میهن اسلامی وارد بسیج سپاه پاسداران پایگاه مقاومت امام محمد تقی (ع) شد. پس از گذراندن دوره آموزش نظامی در کازرون و آمادگی کامل با دیگر همسنگران خود راهی جبهه های حق علیه باطل شد. او ضمن شرکت در جبهه های نبرد، از جهاد علمی نیز غافل نبود و تحصیلات خود را ادامه می داد تا اینکه موفق به اخذ دیپلم گردید. پس از پایان تحصیلات دبیرستانی در تیرماه ۱۳۶۴ تشکیل خانواده داد و این سنت پیامبر اکرم (ص) را با ازدواج خود پاسداری نمود در همان سال در حالی که بیش از سه ماه از ازدواجش نگذشته بود، در گنکور دانشسرای تربیت معلم شیراز قبول و در مهرماه ۶۴ به شیراز هجرت کرد و تحصیلات خود را در دانشسرای شهید رجایی شیراز ادامه داد و در سنگر تعلیم و تربیت و کسب دانش هم بیش از پیش از دیگر دوستان و همراهان خود پیشی گرفت. در تاریخ ۲۰/۱۱/۶۵ با گذراندن اولین ترم تحصیلی همراه با دیگر رزمندگان اسلام عازم جبهه گردید. او که سری پرشور و دلی مالا مال از عشق به معراج در سینه داشته هرگز آرام و قرار نداشت. از آغاز جنگ تحصیلی تا عروج خونین خود در چندین عملیات شرکت مؤثر داشت از جمله: تنگ چزابه، طریق القدس، فتح المبین، بیت المقدس، رمضان، فتح جزیره مجنون و آخرین بار در تاریخ ۲۶/۱۲/۶۴ در حمله پیروزمند والفجر ۸ که منجر به فتح بندر فاو گردید، به فیض شهادت نائل آمد. و در تاریخ ۴/۱/۶۵ پیکر پاک و مطهرش در گلستان شهدا^۱ برازجان به خاک سپرده شد.

وصیت نامه

پیام آخر

بسم الله الرحمن الرحيم

امیدوارم که همیشه در خط سرخ شهادت یعنی خط اسلام و امام پیروزمندانه گام بردارید و از شما دنباله روان راه حسینی می خواهم که حسین زمانه(امام) را تنها نگذارید و با شعار همیشگی یعنی(ما اهل کوفه نیستیم حسین تنها بماند)(در صحنه باشیم) و اینکه امام را تنها نگذارید.پیام به تو ای حزب الله(این است)که نگذاری این منافقین در جامعه اسلامی ما سربلند کنند.اگر قابل هدایتند، هدایت و گرنه نابود بگردان و پیام به تو ای مادر و پدرم ای نور چشمم میدانم از دست دادن فرزند و تحمل رنج او برایتان سخت است.اما بدانید که اگر هزاران هزار نفر از ما از دست بروند،تحمل آن آسان است اما از دست دادن اسلام وتحمل آن برای مسلمین آسان نیست.

ابراهیم قهرمانی

خاطرات

شهید از زبان خواهر

بی قرار روی یار (۱)

او الگوی ما بود. نمونه یک برادر متعهد و پاک باختهدر یکی از اعزام ها برای خدا حافظی پیش یکی از خواهران خود رفته. خواهران خیلی بی قابی می کرد، گریه می کرد و می گفت ما شش خواهر هستیم و تو بزرگ مایی. اگر شهید شوی ما چه کنیم؟ برادر ما او را دلداری داده بود و گفته بود: مگر آنهایی که رفتند و به شهادت رسیدند، خواهر نداشتند، مادر نداشتند. اگر من نروم دیگری هم نرود و همه بگویند خواهران و مادران بی سرپرست می شوند پس چه کسی از ناموس و مملکت و دین ما دفاع کند. آن خدایی که مرا به شما امانت داد، به شما صبر هم می دهد.

برکت کیف (۲)

یک روز که عازم جبهه بود پدرم یک سکه ۵۰ ریالی به او داد و گفت برای گریه راه لازم می شود. نگاهی به سکه انداخت سپس آن را در کیف خود گذاشت و گفت این سکه را برای برکت کیفم خرج نمی کنم. همان طور که گفته بود به گفته خود عمل کرد. پس از شهادتش ما آن سکه را در کیف او یافتیم.

یاتویا من (۱)

یک روز پدرم گفت: پسر من تو تکلیف خود را ادا کرده ای و دیگر کافی است. اکنون وظیفه و نوبت کسان دیگری است که به جبهه نرفته اند. چقدر من و مادرت با اضطراب و دلهره منتظر آمدنت باشی. هر کسی که در می زند ما، هم خوشحال می شویم و می گوییم شاید تو باشی و هم قلبمان از تپش می افتد و می گوییم نکند کسی خبر شهادت تو را آورده باشد. خیلی ساده و صمیمی خندید و گفت: چشم پدر جان این دفعه شما به جای من به جبهه برو. اتفاقاً اگر شهید بشوی، من می شوم فرزند شهید. و جلو دوستانم سرم را با افتخار بالا می گیرم می گویم من فرزند شهیدم. پدر گفته من که پیر و زمین گیر، کاری نمی توانم انجام بدهم و او گفت: حالا که شما نمی توانی، من می روم.

دست زدن ممنوع (۲)

روز ازدواج او، ما بسیار خوشحال بودیم. مقداری برایش شعر خواندیم و دست زدیم. دوران جنگ بود و هر روز شهیدی را تشییع می کردند. به ما گفته من چگونه خوشحالی کنم در حالی که برادران من یکی پس از دیگری به شهادت می رسند. شما شعر می خوانید و دست می زنید، ممکن است خانواده های شهدا صدای شما را بشنوند، به یاد فرزند شهیدشان بیفتند که آرزو داشتند او را داماد کنند. خواهش می کنم دست نزنید. وقتی دید ما ناراحت شده ایم گفته: بزنید ولی آهسته و با دو انگشت.

از زبان دایی

این هنر امام و تاثیر انفاس قدسی او بود که از جوانان این مرز و بوم مردان عارفی ساخت که در تاریخ این ملت نظیر نداشتند. شهید قهرمانی وقتی به سجده می رفت آن چنان عاشقانه گریه می کرد که سجاده اش خیس می شد. متعلق به این دنیا نبودند. خود و دنیا را فراموش کرده بودند.

وقتی در جبهه خبر بچه دار شدن همسرش را به او دادند. پس از شکر خدا گفته بود: اگر به من خبر می دادید آن خواهرم که پانزده سال است بچه دار نشده، صاحب فرزندی شده است. خوشحال تر می شدم. اکنون هم اگر شهید شوم و خواهرم آن فرزند را خواست به او بدهد. بالاخره قبل از تولد فرزندش به شهادت رسید همسرش در ماه هفتم بارداری بود که خبر شهادتش را در عملیات فتح فاو به او دادند.

«از دفترچه خاطرات»

اکنون که می خواهیم برویم خالصانه از خود پرسیده ایم؟ آیا قلبمان را برای خدا خالص کرده ایم؟ آیا در قلب ما کسی جز خدا وجود دارد؟ آیا کشش ها رغبت ها درون ما فقط در جهت رضای خدا و رضای اوست؟ آیا دلمان بسته به دنیا است یا وابستگی هایمان را بریده ایم؟ آیا پیوندی با آخرتیمان برقرار کرده ایم؟ آیا دل خویش را آماده پذیرش حق کرده ایم؟ پروردگارا چنان کن که شوق اشتیاق من به تو در حد عالی ترین اشتیاق های مشتاقانه باشد.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران